



تفسیر دو دیدار

ملاقات‌های سیاسیون با میرحسین موسوی و مهدی کروبی



اروپا علیه اسرائیل

انگلیس، فرانسه و آلمان خواستار پایان جنگ غزه شدند



تشبیه نادرست

چرا می‌خواهید مردم ایران مثل یمنی‌ها باشند؟



دو حمله تروریستی

۷ شهید و ۲۲ زخمی

در سیستان و بلوچستان و آذربایجان غربی

حق تحصیل ندارید!

مدارس، معدل پایین‌ها را نمی‌پذیرند

یادداشت روز

فاجعه فلسطین

گرسنگی، هولوکاست غزه

و لزوم اخراج اسرائیل از سازمان ملل

عمادالدین باقی

جامعه‌شناس
و پژوهشگر حقوق بشر

هولوکاست به معنی همه‌سوزی، آتش زدن، کشتن یا از بین بردن گروهی از مردم است. این اصطلاح بعد از قتل‌عام یهودیان توسط هیتلر شهرت پیدا کرد و متأسفانه با وجود رخ دادن هولوکاست‌های متعددی در ایران بعد از جنگ جهانی و چین و عثمانی اما این اصطلاح به انحصار یهودیان درآمد ولی امروز خود آنها آفرینندگان یکی از بزرگ‌ترین هولوکاست‌های تاریخ شده‌اند.

هولوکاست را به زبان حقوقی، ژنوساید (نسل‌کشی) و جنایت علیه بشریت می‌نامند که دو نوع از جرائم چهارگانه مندرج در اسناد بین‌المللی است.

ژنوساید به معنای نابود کردن عمدی و کلی یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی است. این عمل ممکن است شامل کشتار اعضای گروه، آسیب رساندن به سلامت جسمی یا روانی اعضای گروه، تحمیل شرایط زندگی که به نابودی گروه منجر شود و انتقال اجباری باشد.

جرائم علیه بشریت به هرگونه عمل خشونت‌آمیز گسترده و سازمان‌یافته گفته می‌شود که علیه جمعیت غیرنظامی اعمال می‌شود. این جرائم شامل قتل، اخراج، بردگی، شکنجه، تجاوز جنسی، ناپدید کردن اجباری افراد و سایر اقدامات غیرانسانی است که در چارچوب یک سیاست گسترده و سازمان‌یافته علیه جمعیت غیرنظامی انجام می‌شود.

با جست‌وجوی جمله «فهرست قطعه‌نامه‌های سازمان ملل متحد» و «فهرست قطعه‌نامه‌های شورای امنیت» مشاهده می‌شود که تاکنون، سازمان ملل متحد و شورای امنیت به ترتیب ۲۷۹۳ و ۲۳۰۶ قطعه‌نامه صادر کرده‌اند و تعداد قطعه‌نامه‌های شورای حقوق بشر، مجمع عمومی سازمان ملل متحد و شورای امنیت در رابطه با وضعیت رژیم صهیونیستی و فلسطینیان از سال ۱۹۴۷ میلادی تاکنون ۵۱۲ قطعه‌نامه بوده که غالباً علیه اسرائیل و بیشتر در اعتراض به شهرک‌سازی، تجاوز و خشونت شهرک‌نشینان علیه فلسطینیان، تیراندازی و قتل کودکان، اشغال سرزمین و بازداشت و زندان است. این فشرده کارنامه اسرائیل در عمر ۷۵ ساله‌اش از زبان نهادهای بین‌المللی است اما آنچه در دو سال گذشته در غزه رخ داده، مایه تنگ تمام بشریت است. در طول این دو سال برخلاف تمام کنوانسیون‌های بین‌المللی در زمینه ممنوعیت حمله به مراکز غیرنظامی، اسرائیل به جز بمباران خانه‌ها و مناطق مسکونی، تمام بیمارستان‌ها، درمانگاه‌ها، مساجد، کلیسا، مدارس و اردوگاه‌های پناهندگان تحت نظر سازمان ملل را بمباران کرده و نزدیک به ۶۰ هزار نفر از مردم عادی شامل زنان و کودکان را به طرز فجیعی به قتل رسانده است. ابعاد هولناک این جنایات دیگر هیچ ارتباطی و هیچ تناسبی با واقعه ۷ اکتبر ندارد و حاکی از یک برنامه بسیار بزرگ‌تر است که فقط به بهانه ۷ اکتبر کلید خورده.

هرچند غزه ۲۲ سال است در محاصره کامل غذایی و دارویی و خشونت‌ها و کشتار هر روزه مردم عادی توسط اسرائیل بوده و سال‌ها پیش دبیرکل سازمان ملل اعلام کرد، غزه بزرگ‌ترین زندان رویار جهان است اما در هفته‌های اخیر، حکومت اسرائیل رسماً راهبرد کشتن بیش از دو میلیون نفر از ساکنان غزه را از طریق گرسنگی دادن و تشنگی در پیش گرفته و حتی وقتی که با فشارهای جهانی، اندک غذایی را نهادهای حقوق بشر دوستانه بین‌المللی می‌خواهند توزیع کنند، وقتی مردم گرسنه برای دریافت غذا صف می‌کشند، آنها را به گلوله می‌بندند. اسرائیلی‌ها چنان جنایتی انجام می‌دهند که نسل‌های آینده این حد از جنایت را افسانه‌پندارند و باور نکنند و بگویند مگر می‌شود در هزاره سوم چنین جنایاتی انجام داد؟ اما ما امروز جلوی چشم‌انمان شاهد آن هستیم.

ادامه در صفحه ۲

در حسرت برج‌ام

این روزها تلاش بر این است که توافقات ایران و غرب، نمونه به‌روز شده‌ای از برج‌ام باشد
توافقی تاریخی که با هزار امید امضاء شد، اما کارشکنی‌ها و بدعهدی‌ها
آن را به نمادی از فرصت‌های ازدست‌رفته در دیپلماسی ایران بدل کرد
یک دهه پس از این توافق، سازندگی به بازخوانی ابعاد آن پرداخته است

فرشاد گلزاری

گروه بین‌الملل



۱۰ سال پس از توافقی که قرار بود، قفل تحریم‌ها را باز کند، ایران هنوز در میانه بحران، دیپلماسی و تقابل ایستاده است. توافقی که زمانی نماد امید و عقلانیت در سیاست خارجی بود، امروز به خاطره‌ای پیچیده و پرمناقشه تبدیل شده؛ نه

احیا شده نه رسماً دفن. دهمین سالگرد امضای «برنامه جامع اقدام مشترک» یا همان برج‌ام، در حالی چندی پیش فرا رسید که نه تنها سرنوشت این توافق همچنان نامعلوم است بلکه فضای سیاسی پیرامون آن نیز در تعلیق و التهاب به سر می‌برد. توافقی که ۲۳ تیرماه ۱۳۹۴ در وین میان ایران و ۵+۱ به امضا رسید و در آن مقطع، امیدواری‌های فراوانی برای گشایش در عرصه سیاست خارجی و بهبود وضعیت اقتصادی کشور به وجود آورد و حالا در میانه منازعات منطقه‌ای، رقابت‌های داخلی و تغییر مکرر سیاست‌ها در آمریکا، همچنان در سایه‌ای از ابهام قرار دارد.

ادامه در صفحه ۳



عکس: خبرگزاری فرانسه

جوابیه

امید که اختلاف دیدگاه‌ها با نقد
محترمانه و گفت‌وگو حل‌وفصل شود

جوابیه صدا و سیما
و پاسخ روزنامه سازندگی به این سازمان

در پی انتشار یادداشت غیردقیق و فاقد استانداردهای حرف‌های در روزنامه سازندگی، که به استناد اظهارات فردی در یکی از پلتفرم‌های مجازی، بی‌مبنا و بدون هیچ‌سندیت و شباهتی، اقدام به انتساب موضوع به سازمان صدا و سیما نموده، ذکر چند نکته جهت تئویر افکار عمومی ضرورت دارد: متأسفانه، ظاهراً تحریریه محترم روزنامه سازندگی با تمایزی میان یک برنامه منتشرشده در بستر یک رسانه تصویری اینترنتی در فضای مجازی و رسانه ملی قائل نیست، یا دانسته و آگاهانه ترجیح می‌دهد این تفاوت ساده و بدیهی را نادیده بگیرد و مخاطب را گمراه کند.

اصرار بر انتساب اقدام یک فرد در شبکه‌های اجتماعی به صدا و سیما، اگر حاصل بی‌اطلاعی و ناآگاهی باشد، برای یک رسانه با سابقه چندین ساله تأسف‌بار است. اگر ناشی از اغراض سیاسی یا عقده‌کشایی‌های جناحی باشد بیش از پیش، سطح پایبندی روزنامه سازندگی را به معیارهای اخلاقی و حرف‌ای زیر سؤال می‌برد.

شایسته ذکر است برنامه مورد اشاره نه تولید و نه وابسته به رسانه ملی بوده و نه هیچ‌گونه ارتباط ساختاری با محتوایی با صدا و سیما داشته است. مواضع بیان شده، نظر شخصی مهمان برنامه مذکور است و ارتباطی با صدا و سیما ندارد.

همواره بر نقد متصفانه و اصولی در رسانه‌ها اصرار داشته‌ایم اما اتهام‌زنی بی‌پروایانه و همهجماهای غرض‌ورزانه را نه نشانه آزاداندیشی بلکه ناشی از بی‌پایگی و ضعف رسانه‌ای می‌دانیم. توصیه می‌شود پیش از انتشار اخبار، اندکی تحقیق و تفکیک میان یک سایت اینترنتی بی‌ربط به رسانه ملی و سازمان صدا و سیمای جمهوری اسلامی و نیز اصول ابتدایی راستی‌آزمایی خبری را از متن کتاب‌های ابتدایی ژورنالیسم مرور فرمایید.

در پایان ضمن رد صریح ادعاهای غیرواقعی مطرح شده در روزنامه سازندگی، این رسانه را به رعایت اخلاق حرف‌های، احترام به شعور مخاطب و خودداری از انتساب ناروا و بی‌مبنا دعوت می‌کنیم.

روابط عمومی سازمان صدا و سیما

جوابیه‌ای به صداوسیما

در پی پخش برنامه‌ای تصویری که در آن به وزیر محترم امور خارجه دولت چهاردهم اهانت شده، لازم است چند نکته با صراحت و دقت مطرح شود: نخست آن‌که، اگر این برنامه مجوز رسمی برای انتشار نداشته است، جای بسی شگفتی است که چگونه چنین محتوایی بدون هیچ‌گونه چارچوب نظارتی منتشر شده است. اما اگر این برنامه تصویری مجوز خود را از «ساترا»- که سال‌هاست زیر نظر سازمان صداوسیما فعالیت می‌کند- دریافت کرده و باز هم نظارت لازم بر محتوای آن اعمال نشده، این پرسش اساسی پیش می‌آید که سرنوشت مصوبه‌ای که مسئولیت نظارت بر این دست برنامه‌ها را به صداوسیما محول کرده، چه شده است؟

از سوی دیگر، آنچه روزنامه سازندگی در گزارشی تحلیلی منتشر کرده، ناظر بر سخنان توهین‌آمیز یکی از مجریان شناخته‌شده صداوسیما، آقای خانعلی‌زاده، نسبت به وزیر امور خارجه بوده و دقیقاً در امتداد موضع‌گیری عمومی و علنی جناب آقای محمدحسین رنجبران، مشاور محترم وزیر، صورت گرفته است که در توثیتی، آن مجری را وابسته به رسانه ملی معرفی کرده‌اند. کما اینکه آقای خانعلی‌زاده از کارشناسان شناخته شده رسانه ملی هستند. با این حال، واکنش رسمی صداوسیما به این گزارش- که با عباراتی ناپسند و دور از شأن یک رسانه ملی همراه بود- نه تنها پاسخ‌گو نبود بلکه خالی از ادبیات حرف‌های و نشان‌دهنده بی‌توجهی به مسئولیت اجتماعی رسانه‌ها در قبال مخاطب و واقعیت است. روزنامه سازندگی هرگز نه تنها به هیچ رسانه‌ای بلکه حتی به شعور مخاطب خود اهانت نکرده و همواره بر مدار نقد مستند و محترمانه حرکت کرده است. طبیعی است که نقد عملکرد نهادهای عمومی، بخشی جدانشدنی از حیات رسانه‌ای آزاد و مسئول است. امید است فضای رسانه‌ای کشور از واکنش‌های احساسی و توهین‌آمیز فاصله گرفته و به‌سوی رفتار حرف‌های، شفاف و همراه با احترام متقابل حرکت کند؛ جایی که اختلاف دیدگاه‌ها با نقد محترمانه و گفت‌وگو حل‌وفصل شود، نه با تخریب و تمسخر.

با احترام / روزنامه سازندگی / تاریخ: ۱۴۰۴/۵/۴

تفسیر دو دیدار

میرحسین موسوی و مهدی کروبی میزبان دوستان و همفکران خود شدند



دو ساعت به طول انجامیده اما از فلسفه و چرایی این ملاقات و پیام اصلی دیدارکنندگان با موسوی کمترین سخنی به میان نیاورده است. همچنین در گزارش تسنیم نوشته شده است که طبق اعلام منابع آگاه، این سه نفر پیام دولت آقای پزشکیان برای عدم استمرار افراط‌گرایی میرحسین موسوی را به وی ابلاغ و تاکید کرده‌اند که این مواضع منجر به پیچیدتر شدن روند رفع حصر وی خواهد شد. در این دیدار خطاب به موسوی و رهنورد تاکید شده است که طرح ادعایی آنها مبنی بر تشکیل مجلس موسسان به جز منافقین و عده‌ای از ملی مذهبی‌ها و معدود فتنه‌گران تندروی باقیمانده خریداری ندارد. مسیح مهاجری، آقازاده و محمدرضا بهشتی از موسوی خواسته‌اند هرچه سریع‌تر بیانیه منافقین در حمایت از مواضع وی را محکوم کرده و به این رویکرد ناصواب خود خاتمه دهد.

پایان یک فصل، آغاز فصلی تازه؟

واقعیت این است که حتی اگر روایت خبرگزاری تسنیم درست باشد نشان می‌دهد که رفع حصر فقط یک اقدام سیاسی نیست؛ بلکه حامل پیامی بزرگ‌تر برای جامعه ایرانی است. پیام بازگشت به گفت‌وگو، کاهش تنش‌های درونی و امکان‌پذیری نوعی آشتی ملی. اگر این مسیر ادامه یابد، می‌تواند فصل تازه‌ای در سیاست داخلی ایران رقم بزند؛ فصلی که در آن شنیدن صدای منتقدان، بخشی از راهبرد حفظ انسجام ملی تلقی شود.

از سوی دیگر، مقام معظم رهبری روز جمعه، سوم مردادماه ۴۰۴ در پیامی به مناسبت چهلمین روز شهادت شهیدان جنگ ۱۲ روزه، «هفت تکلیف راهبردی» را برای مردم و مسوولان کشور ابلاغ کرد. رهبری در این پیام حفظ اتحاد ملی را نخستین تکلیف راهبردی قلمداد کردند. البته این نخستین بار پس از آتش‌بس جنگ اخیر نبود که مقام رهبری بر لزوم حفظ اتحاد ملی تاکید کردند.

اکنون همه چشم‌ها به آینده دوخته شده است. دیداری ساده اما نمادین، بار دیگر افکار عمومی را به پرونده‌ای بازگرداند که سال‌ها بر آن مهر سکوت خورده بود. حصر موسوی و رهنورد بیش از یک پرونده سیاسی، آزمونی برای بلوغ سیاسی کشور است. آزمونی که به نظر می‌رسد حالا در حال رسیدن به مرحله پایانی خود است.

در چنین فضایی، آنچه این روزها بیش از همه توجه‌ها را جلب کرده، این است که پس از سال‌ها انکار یا سکوت، اکنون نه‌تنها درباره رفع حصر سخن گفته می‌شود بلکه نشانه‌هایی عملی نیز در حال ظاهر شدن است. برخی ناظران سیاسی معتقدند، نخستین دیدار حضوری موسوی و رهنورد آن هم با چهره‌هایی مانند غلامرضا آقازاده، مسیح مهاجری و محمدرضا بهشتی، نماد نوعی تایید ضمنی از سوی ساختار قدرت است. این افراد صرفاً دوستان شخصی موسوی نیستند بلکه در طول دهها، بخشی از هسته مرکزی یک تشکیلات بوده‌اند. مسیح مهاجری، نماینده رهبر انقلاب در روزنامه جمهوری اسلامی، غلامرضا آقازاده، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام و محمدرضا بهشتی، فرزند یکی از بنیان‌گذاران حزب جمهوری اسلامی، همه از چهره‌هایی هستند که افکار نزدیکی دارند. حضور آنان در خانه موسوی، ولو با انگیزه دیداری دوستانه، پیامی روشن به همراه دارد: حصر دیگر مانند گذشته بسته و مطلق نیست.

روایت تسنیم

خبرگزاری تسنیم اما طور دیگری به ماجرا نگاه کرده است. تسنیم این دیدار را به صدور پیام هفته گذشته موسوی مربوط دانسته و نوشته است: «صدور بیانیه اخیر میرحسین موسوی در خصوص تاسیس مجلس موسسان و روایتگری معکوس وی از واقعیات جاری در کشورمان (که شرایط حساس ناشی از نبرد ترکیبی با دشمن صهیونیستی را تجربه می‌کند) منجر به نارضایتی و خشم شدید مخاطبان خاص و عام از وی شده و کار به جایی رسیده که تعداد زیادی از اصلاح‌طلبان نیز این بیانیه را مصداق فراقفتی در قبال شرایط موجود و بازی مستقیم در زمین دشمنان قسم خورده بیرونی نظام و ضد انقلاب تلقی کرده‌اند. اخیراً سه نفر از دوستان موسوی با موافقت محصوران و با کسب مجوز مأموران امنیتی به ملاقات این دو در بن‌بست اختر رفته‌اند. در این دیدار، مسیح مهاجری (مدیر و سردبیر روزنامه جمهوری اسلامی)، محمدرضا بهشتی (فرزند ارشد شهید بهشتی) و غلامرضا آقازاده (وزیر نفت دوران دفاع مقدس) حضور داشتند. سایت کلمه (وابسته به جریان فتنه) مدعی شده که این ملاقات با مرور خاطرات و گفت‌وگوهای دوستانه همراه بوده و

در رساندن کمک به غزه منجر به مرگ نزدیک به ۷۰۰ نفر شده است. هرچند همزمان هال‌آنز روزنامه اسرائیلی نوشت: ارتش اسرائیل طی یک ماه گذشته ۱۰۰۰ کودک را در غزه کشته و این غیر از مرگ بر اثر گرسنگی در این روزهاست. همین روزنامه اسرائیلی چند روز پیش از آن نوشته بود: غزه از هیروشیما ویران‌تر شده است. اما همه اعتراضاتی که در دنیا صورت گرفته، حرف است و به قول گوتزش، دبیرکل سازمان ملل: کلمات نمی‌توانند کودکان گرسنه غزه را سیر کنند. منشور دادگاه نورنبرگ، که پس از جنگ جهانی دوم برای محاکمه جنایتکاران نازی تشکیل شد، از اصطلاح «جنایات علیه بشریت» استفاده کرد کاری که امروز اسرائیل انجام می‌دهد از جنایات نازی‌ها کمتر نیست.

کاری که اسرائیل در غزه می‌کند اگر کشور دیگری مرتکب شده بود، چنانکه در رویه شورای امنیت سازمان ملل مشاهده شده تحت عنوان مداخله بشردوستانه با ائتلاف نظامی به آن حمله می‌شد. فصل هفتم منشور ملل متحد که اختیارات شورای امنیت سازمان ملل را برای حفظ صلح بیان می‌کند به این شور ا اجازه می‌دهد تا «وجود هرگونه تهدیدی برای صلح، نقض صلح یا اقدام تجاوزگرانه»

را تعیین کند و اقدامات نظامی و غیرنظامی را برای «برقراری صلح و امنیت بین‌المللی» انجام دهد و اگر شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ (مجازات‌های دیپلماتیک و اقتصادی) کافی نبوده، می‌تواند از نیروهای نظامی، هوایی و دریایی یا هر وسیله دیگری که برای حفظ یا برقراری صلح و امنیت بین‌المللی لازم است علیه دولت یا دولت‌های تهدیدکننده صلح، یا ناقض صلح، یا متجاوز استفاده نماید.

در موارد عیدیده‌ای، شورای امنیت دستور مداخله نظامی داده مانند کره، لیبی، یوگسلاوی (بوسنی و هرزگوین)، کویت و عراق، نامیبیا، کامبوج، رواندا، سومالی، سودان و جمهوری دموکراتیک کنگو که فجایع آن گاهی کمتر از غزه بوده است. به همین دلیل اگر شورای امنیت به خاطر پشتیبانی آمریکا و برخی کشورهای اروپا از اسرائیل، نمی‌تواند طبق قانون رفتار کرده و آنگونه که با نازی‌ها معامله شد با اینها عمل کند، سخن نخست‌وزیر مالزی سخن درستی است که گفت: ۵۰ سال پیش، آفریقای جنوبی آپارتاید از سازمان ملل اخراج شد و امروز جنایات اسرائیل فراتر از درد و انسانیت است. جهان باید اقدام کند: تحریم، تعلیق، اخراج.

فاجعه فلسطین

خبرگزاری آسوشیتدپرس در گزارشی تحقیقی اعلام کرد که نگهبانان امنیتی آمریکایی که در محل‌های توزیع کمک‌های بشردوستانه در نوار غزه فعالیت دارند از گلوله‌های جنگی و ابزارهای تهاجمی علیه غیرنظامیان فلسطینی استفاده کرده‌اند.

روزنامه هآرتص در گزارشی در این رابطه پای صحبت شماری از افسران و سربازان اسرائیلی نشست و آنها در این گفت‌وگو تاکید کردند، دستوراتی را از ماه گذشته برای به خاک و خون کشیدن فلسطینیانی که برای دریافت غذا در اطراف محل توزیع آن جمع می‌کنند، دریافت کرده‌اند. این گزارش هآرتص با واکنش تند نتانیاهو مواجه شد. برنامه جهانی غذا در بیانیه‌ای خاطر نشان کرد: «شلیک به غیرنظامیانی که برای دریافت کمک‌های بشردوستانه انتظار می‌کشند کاملاً غیرقابل قبول است».

آش آقندر شور شد که پاپ هم کشتن مردمی که در صف غذا بودند را محکوم کرد و خواستار پایان فوری وحشی‌گری اسرائیل در غزه شد و عده‌ای از اعضای کنگره آمریکا در بیانیه مشترکی اعلام کردند: ۷۵ درصد از جمعیت غزه پس از محاصره تحمیلی نتانیاهو با سطح فاجعه‌باری از گرسنگی روبه‌رو هستند و هرج و مرج و خطر

در حسرت برجام

از همان نخستین روزهای شکل‌گیری، برجام نه‌تنها با حمایت گسترده‌ای از سوی مخالفان رویه‌رو نشد بلکه با هجمه‌هایی سنگین از مواجهه شد. منتقدان داخلی، تیم مذاکره‌کننده وقت به سرپرستی محمدجواد ظریف را بارها مورد انتقاد قرار دادند و توافق را به عنوان واگذاری «حقوق مسلم ایران» معرفی کردند، گروهی که بعدها در هر بزنگاه سیاسی از «عبرت‌های برجام» سخن گفتند و از آن برای تسویه‌حساب‌های جناحی بهره‌گرفتند. این در حالی است که رهبر انقلاب در دیدار رمضان با مسئولان نظام در تاریخ دوم تیرماه ۱۳۹۴ صراحتاً اعلام کردند «بنده هیأت مذاکره‌کننده را- همین دوستانی که این مدت این زحمات را بر دوش گرفته‌اند- هم امین می‌دانم، هم غیور می‌دانم، هم شجاع می‌دانم، هم متدین می‌دانم؛ این را همه بدانند. اکثر حضاری که اینجا تشریف دارید، از محتوای مذاکرات خبر ندارند؛ اگر شما هم از محتوای مذاکرات و جزئیات مذاکرات و آنچه در مجالس می‌گذرد مطلع بودید به بخشی از آنچه بنده گفتیم، حتماً اذعان می‌کردید».

در این راستا نگاهی به دوره مذاکرات پیش از برجام، به‌ویژه در دوران ریاست‌جمهوری محمود احمدی‌نژاد و هدایت پرونده هسته‌ای توسط سعید جلیلی، گویای آن است که مواجهه ایران با شورای امنیت سازمان ملل به جایی رسید که چیزی جز تحریم برای کشور به بار نیاورد. در میانه سال‌های ۱۳۸۴ تا ۱۳۹۲ ایران با صدور ۶ قطعنامه تحریمی ذیل فصل هفتم منشور ملل متحد قرار گرفت و در انزوا قرار گرفت که از قطع ارتباط بانکی با نظام مالی جهانی تا کاهش صادرات نفت و سقوط ارزش ریال به سراغ کشور آمد.

با روی کار آمدن حسن روحانی در سال ۱۳۹۲ رویکرد مذاکراتی ایران تغییر کرد و مذاکرات جدید با اتکای به تیمی از دیپلمات‌های کارآزموده از جمله ظریف، عراقچی و تخت‌روانچی آغاز شد. در نهایت پس از ۲۰ ماه مذاکره فشرده، سند برجام امضا شد؛ سندی که به سرعت در معرض چالش‌هایی جدی قرار گرفت. برخی اصول‌گرایان در مجلس با تشکیل کمیسیون ویژه برجام تلاش کردند توافق را از منظر حقوقی، فنی و امنیتی زیر سوال ببرند. ریاست این کمیسیون با علیرضا زاکانی بود و چهره‌هایی چون سعید جلیلی، فریدون عباسی، علی شمخانی و سایر مسئولان پیشین در آن حضور یافتند.

جلیلی در یکی از جلسات این کمیسیون مدعی شد که در توافق برجام از «بیش از ۱۰۰ حق مسلم ایران» صرف‌نظر شده ولی پنج عضو از همین کمیسیون از جمله عل‌الدین بروجردی، مسعود پزشکیان و غلامرضا تاجگردون با صدور بیانیه‌ای رسمی این گزارش را «یکجانبه و غیرواقعی» خواندند. حتی یوکیا آمانو، دبیرکل وقت آژانس بین‌المللی انرژی اتمی با حضور در کمیسیون، در دفاع از مفاد فنی برجام، به سؤالات نمایندگان پاسخ داد.

ترامپ، خروج از برجام و تلاش نافرجام برای انزوای ایران

اگرچه پس از امضای برجام، دولت باراک اوباما متعهد به اجرای این توافق شد اما با روی کار آمدن دونالد ترامپ در آمریکا، ورق برگشت. ترامپ با نگاهی ته‌اجمی به سیاست خارجی که تحت تأثیر اندیشه‌های راست‌گرایانه و محافظه‌کاران قرار داشت در اردیبهشت ۱۳۹۷ از برجام خارج شد و تحریم‌های یکجانبه را علیه ایران بازگرداند. بعد از آن آمریکا در سپتامبر ۲۰۲۰ تلاش کرد، مکانیسم ماشه را فعال کند تا تحریم‌های سازمان ملل نیز دوباره اعمال شود اما این اقدام با مخالفت اکثریت اعضای شورای امنیت رویه‌رو شد. حسن روحانی در اردیبهشت ۹۷ و در اولین واکنش خود به خروج ترامپ از برجام گفت که «شاهد یک تجربه مهم تاریخی بودیم و آن جمله‌ای که از ۴۰ سال پیش می‌گفتم و تکرار می‌کردم که ایران کشوری است که به تعهد خود پایبند است و آمریکا هیچگاه به تعهد خود پایبند نبوده است، دوباره تکرار شد».

با انتخاب جو بایدن در نوامبر ۲۰۲۰ امید به بازگشت آمریکا به برجام زنده شد. مذاکرات احیای برجام میان ایران و اعضای باقی‌مانده در وین آغاز شد اما پس از چند دور گفت‌وگو، نتیجه ملموسی حاصل نشد. یکی از موانع اصلی درخواست تهران برای تضمین عدم خروج مجدد دولت‌های بعدی آمریکا از توافق بود؛ تضمینی که در چارچوب سیاست داخلی آمریکا عملاً غیرقابل ارائه است. هم‌زمان با تغییر دولت در ایران و آغاز به کار دولت سیزدهم، روند مذاکرات ادامه یافت اما فضای دیپلماتیک نسبت به گذشته سردتر و پرابهام‌تر شد. دولت رئیسی از ابتدا اعلام کرد که به دنبال توافقی «با ضمانت



و رفع واقعی تحریم‌ها» است اما مواضع سختگیرانه‌تری نسبت به تیم پیشین اتخاذ کرد. با این حال نشانه‌هایی از امکان پیشرفت در برخی دوره‌ها به چشم می‌خورد تا آنکه تحولات سیاسی و نظامی منطقه، مسیر گفت‌وگو را قطع کرد.

اگرچه حسین امیرعبداللهیان، وزیر خارجه دولت سیزدهم در همایش «سیاست خارجی متوازن در اندیشه امام خمینی (ره)» که ۱۰ خرداد ۱۴۰۱ برگزار شد، گفت که «ما به صراحت گفته‌ایم نسبت به تعهد پایبند هستیم. دولت قبلی جمهوری اسلامی ایران تعهد برجام را پذیرفت و به توافق برجام پیوست و به‌رغم اینکه منتقدین جدی در این دولت نسبت به برخی مواد برجام وجود دارد هیچ جا اعلام نکرده‌ایم، برجام را در دولت جدید نمی‌پذیریم، بگذاریم کنار و روی توافق جدید صحبت کنیم. لذا در بهترین حالت همه گفت‌وگوهای ما در این مسیر به همان نقطه برجام برمی‌گردد» اما واقعیت این است که هم‌طیفی‌های دولت سیزدهم علناً در همان موقع با هرگونه اقدام دولت سیزدهم در قبال برجام و مذاکره مخالف بودند.

دولت چهاردهم و مشکلات پیش‌روی دیپلماسی

به هر ترتیب دولت سیزدهم در حالی که هنوز به احیای کامل برجام نرسیده بود با سانحه سقوط بالگرد و درگذشت رئیس‌جمهور ابراهیم رئیسی به پایان رسید و با ورود دولت پزشکیان به پاستور، امید به از سرگیری مذاکرات زنده شد اما سیر تحولات منطقه‌ای همه چیز را تحت‌الشعاع قرار داد؛ به گونه‌ای که حملات اسرائیل به ایران آن هم حین مذاکره غیرمستقیم تهران- واشنگتن عملاً دورنمای مذاکرات (چه با اروپا و چه با آمریکا) را در ابهام قرار داده است. دولت پزشکیان در همان آغاز راه با چالش‌هایی بزرگ در حوزه سیاست خارجی، اقتصاد و مدیریت افکار عمومی مواجه شد. فشارها برای حذف ظریف از معادلات سیاست خارجی افزایش یافت و طیف‌هایی در داخل کشور، رئیس‌جمهور جدید را بابت راهبرد «مذاکره» تحت فشار گذاشتند. این در حالی است که ساختار سیاسی ایران با تأکید بر سیاست‌های کلی رهبری و شورای عالی امنیت ملی به دنبال «توافقی پایدار»

است، نه بازگشت به همان نسخه قبلی برجام. اکنون این سؤال اساسی مطرح است که آیا بازگشت به برجام همچنان هدف راهبردی ایران است، یا آنچه در دستور کار قرار دارد، نسخه‌ای تعدیل شده حداقلی یا «برجام بدون آمریکا» خواهد بود؟ اگرچه سایه جنگ، مشکلات داخلی، تردیدهای منطقه‌ای و رفتارهای متناقض آمریکا همه‌وهمه موانع مهمی در این مسیر هستند اما خاطره برجام (با تمام ضعف‌ها و قوت‌های آن) هنوز به عنوان یک الگو از «چه می‌توانست باشد» در حافظه جمعی سیاست ایران حضور دارد.

از برجام تا بعد

برجام بیش از آنکه فقط یک سند حقوقی باشد، نماد فراز و فرود دیپلماسی جمهوری اسلامی در یک دهه پرتلاطم بود. تجربه‌ای که نشان داد امکان گفت‌وگو با غرب (اگرچه دشوار و پرهزینه) وجود دارد اما برای پایداری آن باید نه تنها به ظرفت‌های حقوقی و فنی بلکه به سازوکارهای اعتمادسازی پایدار نیز اندیشید. اکنون ایران دوباره در آستانه تصمیمی بزرگ قرار گرفته که بازگشت به مسیر تعامل یا تداوم تقابل را مانند یک دوراهی در مقابل خود می‌بیند. اینکه حسن روحانی در فروردین ۱۴۰۴ صراحتاً می‌گوید «اگر بنا بود مذاکرات برجام غیرمستقیم باشد، نه در دو سال که در ۲۰ سال هم به توافق نمی‌رسیدیم» به نوعی نشان می‌دهد که باید در مدل مذاکره با ایالات متحده، قدری تعمق کرد.

دولت پزشکیان و همراهانش، به‌ویژه چهره‌هایی مانند محمدجواد ظریف، هنوز می‌توانند به عنوان معماران یک نسخه به‌روز شده از دیپلماسی هسته‌ای عمل کنند اما این امر مشروط به عبور از موانع داخلی و خارجی است. در پایان باید گفت اگرچه ۱۰ سال از امضای ان توافق گذشته اما برجام همچنان مسئله‌ای «زنده» است؛ نه تنها در سیاست که در حافظه جمعی جامعه ایرانی. سؤالی که باید به آن پاسخ داد، این نیست که «آیا باید به برجام بازگشت؟» بلکه این است که «چگونه می‌توان از تجربه برجام، مسیری بهتر برای آینده ساخت»؟

اروپا علیه اسرائیل

آلمان، انگلیس و فرانسه در بیانیه مشترک خود چگونه خواستار توقف جنگ غزه شدند؟

وضعیت انسانی و ادامه کشتارها علیه ساکنان غزه توسط اسرائیل طی روزهای اخیر به سوژه داغ و اصلی رسانه‌ها و مجامع و محافل دیپلماتیک بدل شده و حالا کار به جایی رسیده که امانوئل ماکرون، رئیس‌جمهور فرانسه به رسمیت شناختن کشور فلسطین را مطرح کرده که واکنش‌های گسترده‌ای در اروپا و در سطح بین‌المللی به همراه داشته است. در این راستا کشورهای اروپایی دیگر هم توانستند از کنار این تصمیم یکباره فرانسه به راحتی عبور کنند و در نهایت انگلیس، فرانسه و آلمان شامگاه جمعه در بیانیه‌ای مشترک ضمن حمایت از حق فلسطینیان، اعلام کردند که «فاجعه انسانی که در غزه شاهد آن هستیم باید همین حالا متوقف شود».

الجزیره در گزارش خود نوشته است که این سه کشور اروپایی در این بیانیه تأکید کرده‌اند که زمان پایان جنگ در غزه فرا رسیده است و ما از اسرائیل می‌خواهیم که فوراً به سازمان ملل و سازمان‌های غیردولتی اجازه دهد تا کار خود را در غزه انجام دهند. در قسمت دیگری از این بیانیه مشترک آمده است: «ما قویاً با تلاش‌ها برای تحمیل حاکمیت اسرائیل بر سرزمین‌های اشغالی فلسطین مخالفیم و اسرائیل باید به تعهدات خود طبق قوانین بین‌المللی بشردوستانه عمل کند». انگلیس، فرانسه و آلمان در بخش دیگری از این بیانیه خاطر نشان کردند که ما متعهد به تلاش برای تدوین یک طرح مشخص و معتبر برای مرحله بعدی در غزه هستیم همچنین آماده‌ایم تا اقدامات بیشتری را برای حمایت از آتش‌بس فوری در غزه انجام دهیم. در این مسیر کی‌یر استارمر، نخست‌وزیر انگلیس به‌طور جداگانه‌ای عنوان کرد که به‌رسمیت شناختن کشور فلسطین باید بخشی از طرح گسترده‌تر برای راحل دو دولتی باشد و اعلام کرد که تشدید نامتناسب حملات نظامی اسرائیل در غزه غیرقابل دفاع است.

تصمیم مکرون برای به رسمیت شناختن کشور فلسطین، اختلافات میان متحدان اروپایی موسوم به E۳ را بر سر چگونگی کاهش بحران انسانی روبه وخامت غزه و پایان دادن به جنگ اسرائیل در این منطقه آشکار کرد. هر سه کشور فرانسه، آلمان و انگلیس در اصل از یک کشور فلسطینی حمایت می‌کنند اما آلمان که از جمله کشورهایایی است که نگران تأثیر این تصمیم بر روابط با رژیم اسرائیل است، اعلام کرد که در حال حاضر هیچ برنامه فوری برای پیروی از اقدام فرانسه ندارد. سخنگوی دولت آلمان (جمعه) با بیان اینکه این کشور همچنان به رسمیت شناختن کشور فلسطینی را یکی از آخرین مراحل در مسیر تحقق راحل دو دولتی می‌داند، افزود: «امنیت اسرائیل برای دولت آلمان از اهمیت بالایی برخوردار است».

این در حالی است که اسپانیا و ایرلند از تصمیم فرانسه برای به رسمیت شناختن کشور فلسطین استقبال و بر اجرای راه حل دو دولتی تأکید کردند. گفتنی است که نروژ، اسپانیا، ایرلند و اسلونی در سال ۲۰۲۴ و هم‌زمان با ادامه جنگ رژیم اسرائیل در غزه اعلام کردند که کشور فلسطین را به رسمیت می‌شناسند. یورونیوز در این باره گزارش داد که مکرون امیدوار است با تحت فشار قرار دادن متحدان اروپایی خود، از جمله انگلیس، آلمان و ایتالیا، آنان را وادار به اتخاذ موضعی و احیای راحل دو دولتی کند. اعلام تصمیم فرانسه برای به رسمیت شناختن کشور فلسطین، وحدت اتحادیه اروپا در مواجهه با جنگ غزه را به چالش کشیده و دولت کی‌یر استارمر، نخست‌وزیر انگلیس را تحت فشار شدید سیاسی از سوی پارلمان، احزاب و افکار عمومی قرار داده است. استارمر از سوی شماری از وزرای ارشد کابینه خود و بیش از یک‌سوم نمایندگان پارلمان این کشور تحت فشار قرار گرفته است تا روند به رسمیت شناختن کشور فلسطین را در واکنش به اقدامات اسرائیل از جمله جلوگیری از ارسال کمک‌ها به غیرنظامیان گرسنه در غزه سرعت بخشد. ۲۲۱ نماینده پارلمان انگلیس از ۹ حزب سیاسی مختلف از جمله «حزب کارگر» با امضای نامه‌ای فراخیزی از استارمر و دیوید لمی، وزیر خارجه این کشور خواستند که کشور فلسطین را به رسمیت بشناسند.



گفت‌وگو

سویه‌های سیاسی مد

روایت **ساره سیاحی** از استایل‌های برآمده از جنبش‌های اجتماعی



سوگل صیوری‌زاده

????????????????????

جنبش‌های سیاسی و کنش‌های اجتماعی همواره در طول تاریخ، ساختارهای قدرت و مناسبات فرهنگی را به چالش کشیده‌اند و تأثیرات عمیقی بر شیوه‌های زیستی مانند هنر به ویژه مد و استایل داشته‌اند. این جنبش‌ها چه در قالب اعتراض‌های خیابانی و چه در شکل‌گیری گفتمان‌های هویتی، زمینه‌ای برای تشکیل یک سبک پوشش را فراهم کرده‌اند. کنش‌گران این جنبش‌ها با ظاهر، لباس و نشانه‌های بصری خود پیام‌های اعتراضی یا خواسته اجتماعی خود را بیان می‌کنند. از همین رو استایل تبدیل به ابزاری جهت بیان، مقاومت، هویت‌سازی یا نقد وضعیت موجود می‌شود و قادر است، تأثیرات ماندایی در فرهنگ عمومی جامعه و حتی جهان بر جای گذارد.

کنش‌گری مد

در همین باره من به عنوان یک سیاست‌خوانده و مدنویس، گفت‌وگویی داشتم با دکتر ساره سیاحی استاد دانشگاه و پژوهش‌گر هنر. به اعتقاد او مد صرفاً بحث پوشاندگی نیست و در اغلب مواقع نماد ارتباطات سیاسی و اجتماعی است و به همین دلیل گاهی لباس‌ها تبدیل به یک بیانیه سیاسی می‌شوند. ایشان معتقدند مد هم می‌تواند بازتابی از کنش‌های اجتماعی و سیاسی باشد و هم به مثابه نوعی کنش عمل کند. به طور مثال در سال ۲۰۱۶ دو خانم آمریکایی الگوی یک کلاه ساده را در شبکه‌های اجتماعی به اشتراک گذاشتند. این الگو به سرعت در ایالات متحده فراگیر شد و تعداد قابل توجهی از زنان این الگو را با کاموای رنگ صورتی بافتند. سپس در اعتراضاتی که سال ۲۰۱۷ به خاطر سخنانی توهین‌آمیز نسبت به زنان در شهرهای واشنگتن و نیویورک برپا شد این کلاه صورتی ساده به عنوان نمادی قدرتمند از همبستگی، احساس و حمایت سیاسی توسط زنان مورد استفاده فراگیر قرار گرفت و تا جایی پیش رفت که به عنوان نماد این کنش اجتماعی به موزه «ویکتوریا-البرت» راه یافت و روی مجلات معتبری همچون «نیویورک تایمز» نقش بست.

پوشش به مثابه مانیفست سیاسی

هرچند که پیش‌تر از این نیز جنبش‌ها و کنش‌های مهمی در سراسر جهان به‌خصوص غرب پدید آمد که منجر به فرهنگ پوششی جدیدی شد و در سرتاسر جهان گسترده و مورد اقبال قرار گرفت اما به اعتقاد سیاحی یکی از اثرگذارترین این جنبش‌ها مربوط به سیاه‌پوستان با نام «سیاه زیبا است» بود که در دهه ۱۹۶۰ در آمریکا و با نمادهای آفریقایی، جهت رساندن صدای اعتراض سیاه‌پوستان نسبت به تبعیض‌های نژادی در غرب شکل گرفت. در این جنبش، پوشش و نمادهای فرهنگی سیاه‌پوستان تا جایی پیش رفت که تبدیل به مانیفست پیروان این جنبش شد و حتی سفیدپوستان زیادی در سراسر جهان جهت همبستگی با این کنش‌گران از پوشش و نمادهای آنان در استایل خود بهره بردند. همچنین در همان دهه‌های ۶۰ و ۷۰ میلادی، جنبش‌های ضد فرهنگی دیگری

نیز در اعتراض به نظام سرمایه‌داری و انواع تبعیض‌های نژادی و جنسیتی در غرب شکل گرفت. این جنبش‌ها با مد کردن تی‌شرت و شلوارهای جین پاره تلاش کردند، بخشی از جامعه فقیر خود را به حاکمیت سرمایه‌دار نشان دهند و نظر دولت را به وضع معیشتی رقت‌بار این قشر از جامعه جلب کنند. این پوشش اعتراضی آنان به سرعت در میان جوانان گسترش یافت و تبدیل به یک مانیفست یا بیانیه سیاسی و اجتماعی شد اما شاید مهم‌ترین تأثیر جنبش‌های سیاسی و اجتماعی بر صنعت مد را به جرأت بتوان در جنبش‌های فمینیستی مشاهده و تحلیل کرد. دلیل این تأثیر ژرف را می‌توان در ساختار و هویت‌شناسی این جنبش دانست؛ چراکه زنان همواره جامعه مورد هدف صنعت مد بوده‌اند و با توجه به تنوع شاخه‌های فمینیسم برای هر گرایش این مکتب می‌توان پوششی جدید تعریف و طراحی کرد.

ماندن یا نماندن

از دکتر سیاحی درباره ریشه‌های ماندگاری و یا عدم ماندگاری این قبیل پوشش‌های زاده شده از جنبش‌ها در حافظه تاریخی و فرهنگی جوامع پرسیدم و ایشان معتقد بودند: «سه عنصر رسانه، بازار و رمزگان فرهنگی در ماندگاری یا عدم ماندگاری استایل‌های پدید آمده از جنبش‌ها، نقش به سزایی دارند. رسانه همواره به عنوان پلی میان یک پدیده فرهنگی – سیاسی یا اجتماعی با استایل و صنعت مد بوده است و در واقع این رسانه‌ها هستند که تعیین می‌کنند چقدر یک مد جدید در جامعه و حافظه فرهنگی و تاریخی آن ماندگار یا فراموش شدنی باشد. در عین حال اقتصاد و بازار نیز نقش مهمی در ماندگاری یا عدم ماندگاری پوشش‌های جنبشی دارند و اگر این پدیده جدید بتواند، چرخ‌های بازار را به خوبی به حرکت درآورد از شانس ماندگاری بیشتری برخوردار خواهد بود و در نهایت رمزگان یا هویت فرهنگی یک جامعه است که تعیین می‌کند، مد و پوشش جدیدی که مانند ققنوس از پس یک کنش سیاسی و اجتماعی پدید آمده در بطن جامعه و حافظه فرهنگی آن باقی بماند یا خیر. اینکه تغییرات پوششی جدید تا چه اندازه با ریشه‌های تاریخی و فرهنگی یک جامعه هم‌سو یا در تضاد هستند، می‌تواند نقش بسیار موثری در فرآیند ماندن یا نماند استایل جدید داشته باشد.»

مد، صدای خیابان‌ها

در آخر به عنوان حسن ختام این مبحث می‌توان چنین برداشت کرد که از خیابان تا صحنه مد، استایل‌های برخاسته از جنبش‌ها نشان می‌دهد مد، مفهومی صرفاً زیبایی‌شناسانه نیست بلکه بستری برای بازتاب تحولات فرهنگی، سیاسی و اجتماعی است. این پوشش‌ها با عبور از مرزهای سنتی حامل پیام‌ها و روایت‌هایی از مقاومت، آزادی‌خواهی و هویت جمعی می‌شوند و هنگامی که یک سبک خیابانی به جریان اصلی مد راه می‌یابد، نه تنها به عنوان یک ترند یا جریان گذرا بلکه به مثابه سندی زنده از تاریخ معاصر و تحولات اجتماعی عمل می‌کند. این سند تنها از راه رسانه است که می‌تواند، گسترش یابد و در حافظه تاریخی و فرهنگی یک جامعه برای همیشه باقی بماند و چون مانیفستی ارزشمند، پیام کنش‌گران‌ش را به گوش جهان و تاریخ برساند.

قرارداد و تنبیه

دیمیتری دانیلوف در **ساشا، سلام!**

به کنکاش در ماهیت مجازات و نظارت در دنیای مدرن می‌پردازد

نگاه فلسفی انسانی ظریف با احساس و نکته‌سنج پنهان است. او در توصیفات زندگی روزمره، پوچی هولناک واقعیت امروز را می‌نمایاند.

تأملی فلسفی در قالب داستان

«ساشا سلام!» نه یک داستان سرراست با گره‌افکنی‌های پیچیده و اوج‌های دراماتیک بلکه بیشتر یک تأمل فلسفی در قالب یک روایت داستانی است. خواننده در این رمان با موقعیتی نامعمول و تکان‌دهنده روبه‌رو می‌شود: سرگی فرالوف، یک زبان‌شناس شهیر و میانسال، ناگهان خود را در وضعیتی می‌یابد که باید برای مرگ خود برنامه‌ریزی کند. او محکوم به مرگ شده و حال موظف است تا جزئیات این رویداد اجتناب‌ناپذیر را در قراردادی رسمی مشخص کند. این ایده محوری، بستری را فراهم می‌آورد تا نویسنده به کدوکاو در مفاهیمی عمیق و بنیادین بپردازد؛ به موضوعاتی چون ماهیت مجازات، نقش انسان در سیستم‌های خودکار و اضطراب ناشی از زندگی تحت کنترل کامل. نویسنده به‌نوعی شرایطی را به تصویر می‌کشد که در آن مرز میان «عدالت»، «نظارت»، و «بی‌تفاوتی» کاملاً محو شده است. «ساشا، سلام!» یادآور کتاب مهم «مراقبت و تنبیه» میشل فوکو است که تحلیلی است از سازوکارهای اجتماعی و نظری



ساشا، سلام!

دیمیتری دانیلوف

ترجمه زینب یونسی

نشر برج

۱۷۶ صفحه

۲۱۵ هزار تومان

خانه زخم خورده

روایتی از اتوپای سرکوب شده در **پیرپسر** و نقد تمامیت‌خواهی به روایت آرنت

دست‌نویس پدرسالار: معماری قدرت در خانه

غلام با مکانیسم‌هایی کاملاً منطبق بر نظریه آرنت، خانه را به نظام بسته تمام عیار بدل می‌کند:

۱- ایدئولوژی خشک ← از طریق تحقیر اندیشه و ستایش اطاعت، نظام ذهنی فرزندان را کنترل می‌کند.

۲- ترس سیستماتیک ← با قتل رنعا، نه فقط خشونت فیزیکی بلکه «فضای وحشت دائمی» خلق می‌کند.

۳- انزوای سوژه‌ها ← پسران از جامعه از خواستن و از تصمیم‌گیری محروم‌اند؛ دقیقاً همان‌گونه که آرنت تأکید می‌کند: «انزوا پیش‌نیاز سلطه تام است».

در جایی فیلم به آگاهی اتوپایی اشاره می‌کند. آگاهی اتوپایی نوعی خودآگاهی تاریخی و انتقادی است که وضعیت موجود را نه به‌مثابه امر طبیعی و گریزناپذیر بلکه به‌عنوان وضعیتی موقتی، ساختنی و قابل تغییر



محمد نصرایو

پژوهشگر حوزه مطالعات اتوپیا
دبیر مدرسه مطالعات اتوپایی باشگاه اندیشه

در فیلم «پیرپسر»، ساخته اکتای برانهی، دوربین ما را به خانه‌ای قدیمی می‌برد: فضایی که نه‌تنها دیوارها بلکه هوا و صدا را هم در خود حبس کرده است. این خانه در نگاه نخست شاید شبیه به بسیاری از خانه‌های سنتی ایرانی باشد؛ اما به تدریج روشن می‌شود که با یک ساختار قدرت توالتیر در مقیاس میکرو مواجهیم؛ خانه‌ای که به تعبیر هانا آرنت، «ازدگاه شر عادی شده» است و نماینده آن پدری است که هیچ قاعده و قانونی ندارد. کسی که نماد سلطه تمامیت‌خواه است.

در نظر به ارئست بلوخ، خانه می‌تواند فضای رهایی باشد؛ محلی برای تجلی «اصل امید». اما در پیرپسر، خانه، ضد آن است: محل انسداد میل، سرکوب آگاهی و تولید مطیعان خاموش. در این روایت، غلام باستانی، پدر خانواده، نه یک فرد که جسم کامل ساختار پدرسالارانه تمامیت‌خواه است. کسی که اختیار «خانه» را در دست دارد. آرنت در خاستگاه‌های توتالیتاریسم می‌نویسد: «نظام‌های تمامیت‌خواه با نفی فردیت آغاز می‌شوند؛ آنجا که انسان‌ها به ابزارهایی برای حفظ قدرت تقلیل می‌یابند». غلام دقیقاً در همین قالب جای می‌گیرد: پدري که نه می‌شنود، نه می‌گذارد کسی بگوید. با منطق مالکیت و انحصار، خانه را به آزمایشگاهی برای کنترل روان، بدن و میل تبدیل کرده است. در این فضا علی، پسر بزرگ‌تر، نماد خرد معترض و آگاهی ناکام است. او کتاب می‌خواند، تاریخ می‌فهمد و به دنبال حقیقت است. اما این خانه برای آگاهی، مکان مرگ است. کتاب‌هایی که در نگاه بلوخ، «ذخایر امید فرهنگی» اند، در این خانه به مدرک جرم تبدیل می‌شوند. دیالوگی را در فیلم می‌شنویم که از زبان صاحب کتاب‌فروشی‌ای درمی‌آید که علی پسر بزرگ غلام آنجا کار می‌کند. اما در واقع دیالوگی است که ایده‌ی غلام را به نمایش می‌گذارد: «ما کارگر می‌خواهیم، نه متفکر» این تنها یک جمله نیست؛ بیانیه سیاسی تمامیت‌خواهی خانگی است.

تهدید تولید محتوا

فعالان شبکه خانگی همچنان به
ابلاغ طرح تسهیم درآمد محتوا معترضند

خواهد کرد. اصل ایده تزریق منابع مالی برای حمایت از تولیدات باکیفیت در پلتفرم‌ها بسیار ارزشمند است و اگر درست اجرا شود، می‌تواند به رونق صنعت کمک کند. اما اینکه سازوکاری برای دخالت و مدیریت مستقیم از بیرون ایجاد شود، کمی ناعادلانه است و با روح اقتصاد آزاد در تضاد است. اگر این فرآیند به شکلی پیش برود که ارتباط مستقیم پلتفرم‌ها و اپراتورها قطع شود و منابع مالی به صندوقی برود که سازوکار توزیع آن شفاف نیست، طبیعتاً پول کمتری به دست پلتفرم‌ها خواهد رسید. در نتیجه سرمایه‌گذاری در تولیدات باکیفیت کاهش پیدا می‌کند و به‌طور طبیعی، استمرار این روند باعث تحلیل رفتن قدرت تولید فرهنگی در کشور خواهد شد.»

سرتیپی با اشاره به تأثیر این طرح بر گردش مالی آزاد گفت: «اساس مشکل این است که وقتی پول و فرآیندهای مالی در اختیار دولت یا نهادهای خاص قرار می‌گیرد، دیگر شفافیتی وجود ندارد. نه مشخص است این منابع چطور تقسیم می‌شوند و نه به چه کسانی اختصاص می‌یابد. این اتفاق گردش مالی طبیعی و شفاف را مختل می‌کند و عملاً با اصول اقتصاد آزاد در تضاد است.»

حالا محمدمهدی عسگرپور، دبیر انجمن صنفی «وی او دی» در واکنش به مصوبه اخیر درباره تغییر نحوه پرداخت‌ها میان اپراتورها و پلتفرم‌های محتوایی، نتیجه این تصمیم نهادهای حاکمیتی را از بین بردن انگیزه‌های بخش خصوصی می‌داند.

به گفته عسگرپور طبق این طرح، درآمد‌ها باید به صندوق سازمان‌هایی همچون سازمان تبلیغات و صدا و سیما منتقل شده و این صندوق‌ها، درآمد‌ها را تنظیم کنند. به عبارتی دولت و نهادهای حاکمیتی قصد دارند به طور کامل به فعالیت‌های مالی بخش خصوصی وارد شوند و این عملکرد با اصل ۴۴ خصوصی‌سازی مغایرت دارد. این نوع دخالت‌ها طی سال‌ها همواره موجب رانت شده چون درصدی از این درآمد‌ها را برای فعالیت‌های خود برداشت می‌کنند به عبارتی نهادهای حاکمیتی که از بودجه بیت‌المال استفاده می‌کنند و باید تنظیم‌گر باشند، می‌خواهند از این طریق نیز برای خود درآمدزایی داشته باشند.

دبیر انجمن صنفی پلتفرم‌های نمایش خانگی می‌گوید: «این نهادهای حاکمیتی صندوقی دارند که براساس این مصوبه درآمد‌های ترافیکی اینترنت باید به این صندوق‌ها منتقل شود و این صندوق‌ها هستند که مشخص می‌کنند چه بخشی از این درآمد‌ها به چه پلتفرمی تعلق گیرد و چقدر در صندوق باقی بماند و این دخالت در فعالیت‌های بخش خصوصی است در حالی که دو بخش خصوصی درباره تقسیم درآمد‌ها با هم به توافق رسیده‌اند؛ دولت می‌خواهد علاوه بر تنظیم‌گر، واسطه‌گر نیز باشد یعنی درآمد‌ها را دریافت کرده و خود درآمد‌ها را تقسیم کند این درحالی است که این نهاد‌ها خود صاحب پلتفرم هستند و به همین دلیل این مصوبه موجب انحصار و رانت خواهد شد.»

در پی تصویب مصوبه جدید درباره نحوه پرداخت میان اپراتورها و پلتفرم‌های محتوایی، موجی از واکنش‌ها در فضای رسانه‌ای و صنعتی کشور شکل گرفته است. این تصمیم که ساختار مالی تعامل میان ارائه‌دهندگان محتوا و زیرساخت‌های مخابراتی را دستخوش تغییر کرده، باعث بروز نگرانی‌هایی در میان فعالان حوزه دیجیتال شده است.

شورای عالی فضای مجازی بهمن‌ماه ۱۴۰۲ سندی تحت عنوان «سیاست‌ها و الزامات تعرفه‌گذاری ترافیک شبکه و تسهیم درآمد محتوا» تصویب کرد که اجرای آن در تیرماه ۱۴۰۳ به‌طور رسمی از سوی رئیس‌جمهور ابلاغ شد. هدف اصلی این سند، بازتعریف نظام تعرفه‌گذاری ترافیک و اختصاص بخشی از درآمد اپراتورهای اینترنتی به صندوق‌های حمایتی جهت تقویت تولید محتوای بومی عنوان شده است. اما اجرای این سند با واکنش‌های متناقضی از سوی فعالان حوزه دیجیتال روبه‌رو شده است. جمعی از فعالان این عرصه از طراحی پیچیده، نبود شفافیت و احتمال بروز فساد و رانت انتقاد کردند، به‌باور آنان، نحوه تعیین «حق السهم محتوا» و ساختار تخصیص منابع عملاً منجر به تمرکز و انحصار در دست نهادهای دولتی و شبه‌دولتی خواهد شد.

هفته گذشته هم جمعی از فعالان پلتفرم‌های دیجیتال و سینمای خانگی کشور و شرکت‌های ارائه‌دهنده خدمات اینترنت و زیرساخت در نامه‌ای به رییس‌جمهور، هشدار داده‌اند که اجرایی کردن سند تسهیم درآمد محتوا، تصویب‌شده در شورای عالی فضای مجازی به‌طور جدی به زیان این صنعت خواهد بود. در متن این نامه که به امضای بیش از ۳۰ پلتفرم نمایش خانگی و شرکت ارائه‌دهنده خدمات اینترنت رسیده بود، آمده بود: «این سند با طراحی نادرست و پیچیده‌اش، به‌ویژه در نحوه جمع‌آوری درآمد از اپراتورها، انتقال آن به صندوق‌های مختلف و تخصیص سلیقه‌ای منابع به‌وضوح منجر به بروز رانت، فساد و انحصار در صنعت محتوا خواهد شد. این روند که کاملاً مبهم و غیرشفاف است، برخلاف وعده‌های مکرر مسئولین مبنی بر عدم دخالت بخش غیرخصوصی در اقتصاد بخش خصوصی بوده و تهدیدی جدی برای ساختار اکوسیستم محتوای کشور به شمار می‌رود. ما به‌عنوان فعالان این صنعت به‌طور قاطع اعلام می‌کنیم که این سند نه تنها به رشد صنعت کمک نمی‌کند بلکه اگر همان‌طور که طراحی شده اجرایی شود، باعث تضعیف، رکود و بی‌اعتمادی در اکوسیستم تولید و انتشار محتوای کشور خواهد شد. راهکارهایی که در این سند مطرح شده هیچ‌گونه ارزش افزوده‌ای برای بهبود وضعیت موجود ندارند و حتی به‌وضوح به ایجاد مشکلات بیشتر در این صنعت منجر خواهند شد.»

علی سرتیپی، تهیه‌کننده سینما و مدیرعامل پلتفرم فیلم‌نت هم دوم مراد ماه در گفت‌وگو با ایسنا، تأکید کرد: «این اقدام نه‌تنها به عدالت اقتصادی خدشه وارد می‌کند بلکه آینده تولید محتوای فرهنگی را نیز تهدید



سرگنگی فرو洛夫 را به مرگ محکوم کرده‌اند اما این محکومیت در دادگاهی ناعادلانه رخ نداده بلکه با تراکمی چون بستن یک قرارداد سودمند از او درخواست می‌شود، صفحه‌به‌صفحه قراردادی محترمانه را امضا کند. او نه یک قهرمان تیپیکال است و نه یک ضدقهرمان. سرگنگی مردی معمولی است، غرق ناگهانی، او را از این روخت بیرون می‌کشند و وادار به مواجهه با پرسش‌های اساسی درباره هستی می‌کند. انگیزه‌های او در طول داستان، نه تلاش برای فرار از مرگ (که گویی امری محتمل است) بلکه تلاش برای فهمیدن و یافتن جایگاه خود در این وضعیت بی‌سابقه است. ماریا گالینا از نویسندگان روسیه درباره «ساشا سلام!» گفته است: «تو هنوز زنده هستی یا پیش از این مُرده‌ای. مردم بی‌تفاوت‌اند و خودخواه یا مهربان‌اند و ایثارگر. هیچ‌کس به تو اهمیت نمی‌دهد، در عین حال تو تنها نیستی. هر بار در چنین موقعیت‌هایی ما باید یکی از این دو را انتخاب کنیم، فقط دانیلوف است که در آن واحد هر دو را انتخاب می‌کند.» هم‌چنین یوری ساپریکین درباره این رمان گفته است: «به نظر، رمان دیمیتری دانیلوف درباره آینده است. اما دنیایی که قهرمان رمان در آن گرفتار شده عجیباً که چقدر آشناست؛ دنیایی که در آن رفاه و عدم آزادی در هم تنیده‌اند!»

دانیلوف در «ساشا سلام!» از زبانی استفاده می‌کند که در عین سادگی و روانی، بار معنایی عمیقی را حمل می‌کند. جملات کوتاه و گویا هستند و توصیفات، هرچند موجز، به خوبی فضای داستان را ترسیم می‌کنند. لحن نویسنده در بیشتر بخش‌های کتاب، ترکیبی از جدیت و طنز سیاه است. او از این طنز برای کاستن از ناخوشی موضوع و در عین حال، برجسته‌تر کردن پوچی موقعیت‌ها استفاده می‌کند. روایت داستان دانای کل محدود به ذهن سرگنگی است که به خواننده اجازه می‌دهد تا از نزدیک با افکار و احساسات او همراه شود. دیالوگ‌ها نیز نقش مهمی در پیشبرد داستان و آشکار ساختن دیدگاه‌های مختلف شخصیت‌ها ایفا می‌کنند.

رعنّا: قربانی دوگانه، بدن تسخیر شده

رعنا (با بازی درخشان لایلا حاتم‌ی)، تنها زن خانه، همزمان قربانی دو گونه خشونت است: از یک سو، نگاه تملک‌گرای پدر و از سوی دیگر، سکوت و بی‌عملی پسران. او تلاش می‌کند با زیان بدن، با ناشستن، خندیدن و نگاه کردن، عاملیت خود را باز یابد؛ اما خانه غلام چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. مرگ رعنا، چیزی فراتر از یک قتل است؛ تأییدی بر نظریه یوهان گالتونگ درباره خشونت ساختاری: «سیستمی که قربانی را پیشاپیش محکوم به خاموشی کرده و مقاومت را غیرممکن می‌سازد».

پایان‌بندی: انقلاب با تکرار خشونت؟

پایان‌بندی فیلم در ظاهر شاید نوعی عدالت باشد اما در باطن چیزی جز بازتولید خشونت نیست. همان‌گونه که آرنه هشدار می‌دهد: «خشونت هرگز رهایی نمی‌آورد؛ تنها می‌تواند چرخه‌ای تازه از اسارت بیافریند». علی در آخرین نما، درحالی که خون‌آلود است، سقف خانه را می‌بیند که می‌تواند استعاره‌ای از مرگ رویا و امید باشد. او به دوربین و به ما نگاه می‌کند و چشم‌هایش را می‌بندد. در این لحظه، سکوت و نگاه او، حامل همان چیزی است که بلوخ «اصل امید» می‌نامد. امیدی شکننده، ناتمام، اما زنده.

پیرپسر: آینده‌ای برای جامعه ایرانی

این فیلم فقط یک داستان نیست؛ آینه‌ای تمام‌قد از ساختارهای قدرت در جامعه ایرانی است. تابلوهای «رستم و سهراب» در خانه نشانه‌ای نیستند صرفاً از علاقه به هنر؛ بلکه نماد آن چیزی‌اند که آرنه می‌گوید: «تمامیت‌خواهی، اسطوره‌ها را به سلاح تبدیل می‌کند تا حال را قربانی گذشته کند». طول غیرمعمول فیلم- سه ساعت و ده دقیقه- خود نوعی تجربه انضباط برای تماشاگر است: همان‌گونه که فوکو می‌نویسد، قدرت، زمان و بدن را در هم می‌تند. تماشاگر، ناگزیر، سنگینی زمان در دیستوپیا را با گوشت و پوست خود لمس می‌کند.

اتوپیا، آن سوی دیوارها

در دل تاریکی «پیرپسر»، اتوپیا هنوز نفس می‌کشد. نه در پیروزی، نه در شورش بلکه در نگاه علی، در فریادهای خفه شده و در کتاب‌های خوانده نشده. همان‌گونه که بلوخ در پایان کتاب «اصل امید» می‌نویسد: «هیچ دیستوپایی نمی‌تواند، جرقه‌های امید را کاملاً خاموش کند»؛ «حتی اگر در سکوت یک کتاب خوانده نشده، یا در نگاه یک عاشق ناکام پنهان شده باشد». «پیرپسر» فقط یک فیلم نیست. مانیفست بصری اتوپیاست: روشنی برای دیدن، برای افشای آنچه پنهان شده و شاید برای شکستن چرخه سکوت.

در پشت پرده تغییراتی که در نظام‌های کیفری دنیای غرب در طول دوران مدرن شکل گرفته‌اند، فوکو معتقد است در نظام‌های کیفری معاصر صرفاً تمرکز مفهوم تنبیه را از بدن مجرمین به روح و روان آنها تغییر داده است. اما در «ساشا، سلام!» همان تنبیه‌های سنتی بازگردانده شده‌اند و همه‌چیز به‌ظاهر مودبانه و با رضایت انجام می‌شود اما در واقع، اختیار و معنا از انسان‌ها سلب شده است. متن با زبانی ساده، خشک و تکرارشونده نوشته شده که با فضای یک‌نواخت و بی‌هیجان دنیای داستان هماهنگ است. ساختار اپیزودیک کتاب و فضای ابزورد آن حال‌وهوایی تئاتری و سوررئال ایجاد می‌کند. این رمان ترکیبی است از روایت فلسفی، نقد اجتماعی و تصویرسازی از جهانی که در آن، انسان‌ها به شکل بی‌سر و صدایی از تصمیم‌گیری و مسئولیت تهی شده‌اند.

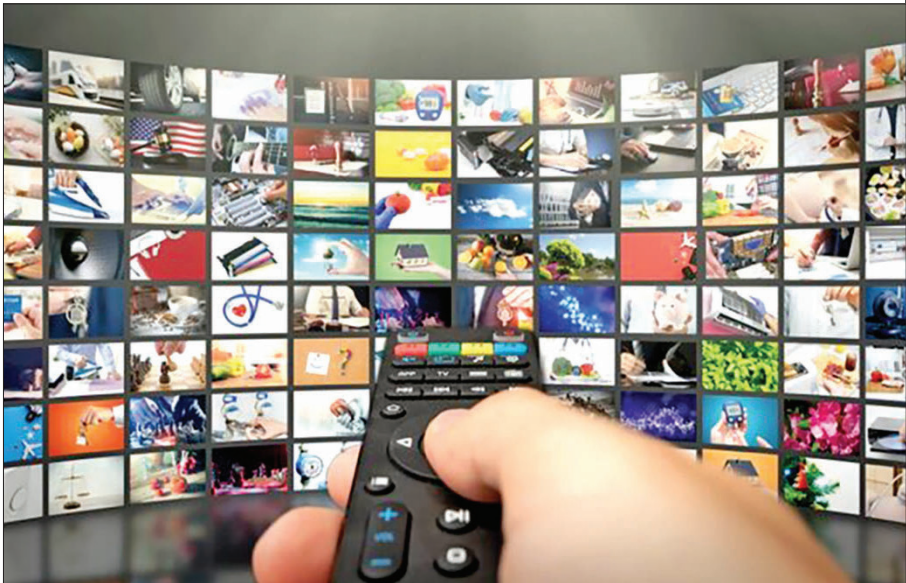
درنگ هستی‌شناسانه

فضای «ساشا سلام!» شبیه فضای داستان‌های کافکا است و گروتسک و طنز سیاه کافکا و نویسندگانی مانند او را تداعی می‌کند. نویسنده در این اثر که در ۸۲ اپیزود روایت شده از عناصر تئاتر و سینما نیز در خلق این طنز سیاه استفاده کرده است. این رمان حال‌وهوایی یادآرمانشهری و سوررئال دارد و در آن زندگی انسان امروز با نگاهی نقادانه زیر ذره‌بین گذاشته شده است. در پس سادگی ظاهری متن، نگاه فلسفی نویسنده دیده می‌شود که به پوچی زندگی روزمره انسان امروز اشاره می‌کند. «ساشا، سلام!» برای شوکه کردن خواننده به او امان نمی‌دهد تقریباً بلافاصله ضربه را وارد می‌کند. زمانی که قدم به صفحات کتاب می‌گذاریم، گویی وارد فضایی میان واقعیت و وهم شده‌ایم. دانیلوف با هنرمندی تمام، بستری را خلق می‌کند که در آن منطق روزمره رنگ می‌بازد و قوانین جدیدی حاکم می‌شود. این زمینه‌سازی غیرمعمول، خواننده را از همان ابتدا به چالش می‌کشد تا پیش‌فرض‌های خود درباره زندگی، مرگ و معنا را مورد بازبینی قرار دهد.

می‌بیند. این نوع آگاهی در برابر پذیرش نظم مستقر، ظرفیت تخیل رهایی و امکان زیستن متفاوت را حفظ می‌کند. آگاهی اتوپیایی همواره از «اکنون» فراتر می‌رود، در دل شکست‌ها و تازدیی‌ها نیز نشانه‌هایی از امکان دیگر بودن را می‌جوید. چنین آگاهی‌ای، ریشه در ناراضیاتی از امر واقع دارد اما در عین حال دچار انفعال یا خیال‌پردازی نیست؛ بلکه برپایه‌ای اخلاقی، تاریخی و سیاسی، افق‌هایی برای عدالت، رهایی و کرامت انسانی ترسیم می‌کند. صحنه‌ای که علی فریاد می‌زند: «اگر هرکس آگاه شود، آدم‌های خوب زیاد می‌شوند» به تهنایی مرز اتوپیا و دیستوپیا را ترسیم می‌کند. فریادی که در برابر نظامی ایستاده است که به تعبیر میشل فوکو، «نادانی را تولید می‌کند تا قدرت را تثبیت کند».

علی: روشنفکر در قفس آرنتی

علی در این نظام، همان انسان معترض تنهایی است که آرنه از آن سخن می‌گوید. او می‌کوشد با گفت‌وگو، با نگاه و با فریاد، نوعی «فضای ظهور» ایجاد کند؛ همان فضایی که آرنه آن را شرط تحقق کنش سیاسی اصیل می‌داند. اما در این خانه، گفت‌وگو جایی ندارد. حتی عشق علی به رعنا نه‌تنها ناکام بلکه مجازات‌پذیر است. صحنه ملاقات‌شان در حیاط که از پشت میله‌ها فیلم‌برداری می‌شود، تنها لحظه‌ای عاشقانه نیست؛ بیانیه‌ای بصری درباره خطر عشق در نظامی است که نمی‌خواهد هیچ چیز خارج از کنترلش رخ دهد. آرنه به صراحت می‌گوید: «در نظام‌های توتالیتر، عشق خطرناک‌ترین کنش است؛ چون در برابر قدرت مقاومت می‌کند».





سال هشتم شماره ۲۰۲۵
یک‌شنبه ۵ مرداد ۱۴۰۴

توسعه

بررسی تحولات اقتصادی

دیدگاه: یادداشت روز

کلید نجات اقتصاد ایران

چه کاری از دست کارآفرینان بزرگ برمی‌آید؟

علی بابایی

استاد دانشگاه شریف

بدون تردید، الکساندر همبلتون یکی از برجسته‌ترین سیاست‌گذاران تاریخ است که در دهه ۱۸۳۰ میلادی با دخالت مستقیم در اقتصاد، زمینه‌ساز توسعه صنعتی و اقتصادی ایالات متحده شد. همبلتون معتقد بود توسعه اقتصادی یک کشور، که در آن زمان نیازمند سرمایه‌گذاری‌های بزرگ‌مقیاس و پربیسک در زیرساخت‌هایی مانند جاده‌ها و خطوط راه‌آهن بود، تنها از طریق اعطای رانت‌های انحصاری و قراردادهای بلندمدت تضمین‌شده به کارآفرینان بزرگ و سرمایه‌داران امکان‌پذیر است. با این حال دموکرات‌ها به‌ویژه رئیس‌جمهور اندرو جکسون، با شعار «برابری برای همه» با این رانت‌های انحصاری مخالفت کردند. این جدال نظری همچنان تا امروز در ایالات متحده ادامه دارد. جالب است که رویکردی مشابه همبلتون را در ایران دهه ۱۳۴۰ نیز شاهد بوده‌ایم. در آن زمان، اقتصاد ایران گرفتار رکود عمیقی بود و نه منابع دولت و نه بانک‌ها برای خروج از این وضعیت کفایت می‌کرد. در این شرایط، تیمی چهارنفره به رهبری علینقی عالیخانی، وزیر اقتصاد وقت و با حضور رضا نیازمند، رئیس سازمان گسترش، مأمور یافتن راهکاری برای خروج از رکود شدند. این گروه در ابتدا به نتیجه‌ای نرسید، اما سرانجام رضا نیازمند سرنخی کلیدی یافت: اعطای رانت‌های انحصاری بلندمدت به تاجران بزرگ آن زمان با هدف تشویق آنها به تأسیس کارخانه‌های تولید داخلی برای جایگزینی اقلام وارداتی. این سیاست، ورود بازیگران توانمند به صحنه اقتصاد را تسهیل کرد و یکی از درخشان‌ترین دوره‌های رشد اقتصادی ایران را رقم زد. با این حال، پس از انقلاب تحت تأثیر دیدگاه‌های مارکسیستی و حتی ملی‌مذهبی، این رویکرد کنار گذاشته شد. کارآفرینان بزرگ از جمله همان فهرست معروف ۵۲ کارآفرین برجسته، از جریان اقتصاد حذف شدند و بر اساس اصل ۴۴ قانون اساسی، سکان هدایت اقتصاد به دولت سپرده شد. اما تنها چهار دهه کافی بود تا ناکارآمدی این بازیگر جدید برای همه، در تمامی ارکان جامعه و سیاست، آشکار شود. امروز ایران در دریایی از چالش‌های بزرگ اقتصادی، زیست‌محیطی و اجتماعی دست‌وپا می‌زند. خود دولت نیز گرفتار بروکراسی پیچیده، تغییرات مکرر مدیران ارشد، باج‌خواهی بی‌پایان برخی نمایندگان مجلس، نظام دستمزد پایین، خروج متخصصان و تشمت در تصمیم‌گیری، خسته و بی‌انگیزه شده است. اما پرسش این است: چه باید کرد؟ آیا همان‌طور که برخی اقتصاددانان بازارمحور معتقدند، دولت باید به‌سرعت از تمامی عرصه‌های اقتصاد و جامعه خارج شود؟ در بلندمدت، پاسخ «تقریباً بله» است اما امروز چه؟ اگر با این روند، اساساً آینده‌ای قابل تصور نباشد، چه باید کرد؟ چه بازیگری می‌تواند همین امروز ریسک‌های سنگین اصلاح ناکارآمدی‌های انباشته‌شده را بپذیرد؟ چه کسی دارای انگیزه، ابتکار، توانمندی مدیریتی و منابع مالی لازم برای چنین ریسکی است؟ پاسخ خوشبختانه در تاریخ نهفته است. ما یک‌بار این مسیر را آزموده‌ایم و نقطه عطفی درخشان را تجربه کرده‌ایم. ایران امروز نیازمند بازگشت به همان مسیر است: توافقی ویژه و جدید میان حاکمیت و کارآفرینان بزرگی که یک‌بار امتحان خود را پس داده‌اند؛ کارآفرینانی آماده برای پذیرش ریسک‌های کلان که لازمه هر تغییر رو به جلو در شرایط کنونی کشور است. آنها تنها منتظرند تا ببینند آیا حاکمیت حاضر است، ریسک سرمایه‌گذاری بلندمدت آنها را تضمین کند و با آنها به توافقی قطعی برسد؟ همه می‌دانیم که چالش‌های اقتصادی و زیست‌محیطی کنونی، پایداری کشور را به‌طور جدی تهدید می‌کنند. همچنین همه می‌دانیم که کارآفرینان بزرگی وجود دارند که با وجود همه بی‌مهری‌های دهه‌های گذشته همچنان قلبشان برای وطن می‌تپد. آنچه من و برخی دیگر از محققان توسعه صنعتی به‌خوبی می‌دانیم، ضرورت تعریف توافقی ویژه، تضمین‌شده و بلندمدت میان حاکمیت و این کارآفرینان است: توافقی که برخی آن را «رانت» می‌نامند و من آن را «پاداش ریسک سرمایه‌گذاری‌های بزرگ‌مقیاس در شرایطی با عدم قطعیت بالا» می‌دانم. در حال حاضر تنها این کارآفرینان هستند که می‌توانند مسائل محیط‌زیست، صنعت و اقتصاد را حل کنند. ای کاش پیش از آنکه دیر شود، حاکمیت کارگروهی مشابه دهه ۴۰ تشکیل دهد با کارآفرینان بزرگ و دلسوز به گفت‌وگو بنشیند و به توافقی بزرگ و بلندمدت با آنها دست یابد

تشبیه نادرست

چرا مردم ایران را به مردم یمن تشبیه می‌کنید؟

جمشید پیش‌قدم

تحلیلگر اقتصاد

تا پیش از جنگ ۱۲روزه، هر زمان کشور در تنگنا قرار می‌گرفت، سیاستمداران از مردم می‌خواستند که در این برهه حساس، روحیه مقاومت داشته باشند و همچون مردم کشورهای که مشغول مبارزه هستند، صبر پیشه کنند. حتی برخی سیاستمداران از مردم انتظار داشتند مثل مبارزان یمنی برخورد کنند که «تکلیف خودشان را با خودشان مشخص کردند، یعنی با وجود اینکه امروز از نظر امکانات مادی، خورد و خوراک و مسائلی از این دست مواجهند، روحیه خود را حفظ کرده‌اند.» عجیب آن است که اخیراً در همین زمینه، محمدتقی نقدعلی گفته: «در جامعه ما میلیون‌ها نفر ما با روحیه یمنی داریم، اما ما یک جمعیت ۸۰،۹۰ میلیون نفری هستیم باید اکثریت آن روحیه را داشته باشند.»

به نظر می‌رسد سخنان آقای نقدعلی و مشابه آن، که از مردم انتظار دارند «روحیه‌ای» مانند مبارزان مردم کشور دیگر داشته باشند، از چند جهت اشتباه است. این نوع سخنان تفاوت‌های عمیق تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی میان کشورها را نادیده می‌گیرد. در همین زمینه برخی دیگر از سیاستمداران و روشنفکران با این تصور که توسعه قابلیت الگوبرداری دارد، توصیه می‌کنند که ایران باید همان راهی را برود که ژاپن رفته یا کشورهای اسکاندیناوی طی کرده‌اند. اقتصاددانان می‌گویند

هر جامعه‌ای محصول شرایط منحصربه‌فرد خود است؛ یمن با تاریخ جنگ‌های داخلی، جغرافیای خاص و ساختار قبیله‌ای، نمی‌تواند الگویی برای مقاومت جامعه‌ای مانند ایران باشد، چنان‌که ایران نیز نمی‌تواند الگوی خوبی برای مردم یمن باشد. انتظار یکسان‌سازی رفتار یا «روحیه» میان دو جامعه، ساده‌انگارانه است و واقعیت‌های زمینه‌ای را نادیده می‌گیرد. ایراد بعد این است که سیاستمداران مردم را به‌عنوان توده‌ای یکنواخت می‌بیند و تفاوت‌های فردی، طبقاتی و فرهنگی درون یک جامعه را کم اهمیت جلوه می‌دهد. در ایران، با جمعیتی حدود ۸۰ میلیون نفر، تنوع نیازها، انتظارات و شرایط زندگی بسیار گسترده است. مقایسه این تنوع با «روحیه یمنی» به معنای نادیده گرفتن پیچیدگی‌های جامعه ایران و تحمیل یک الگوی آرمانی غیرواقعی است.

چنان که شرح داده شد، این سخنان اغلب با هدف توجیه مشکلات یا فراخوان به صبر در برابر سختی‌ها مطرح می‌شوند، بدون آنکه راه‌حل عملی برای بهبود شرایط ارائه کنند. این رویکرد می‌تواند به جای تقویت همبستگی، حس ناامیدی یا سرخوردگی را در مردمی که با چالش‌های روزمره مواجه‌اند، تقویت کند. ریشه خطای این تفکر در

دیدگاه: یادداشت روز

بازار منفی و خروج پول

سناریوی همیشگی بورس چگونه تکرار شد؟

نسرین خدادادی

گروه اقتصاد

بورس تهران حالت چراغ قرمزهای تهران را به خود گرفته؛ وقتی چراغ سبز می‌شود، ماشین‌ها حرکت نمی‌کنند اما وقتی چراغ قرمز می‌شود، ماشین‌ها به راه می‌افتند. در بورس تهران وقتی مذاکرات متوقف می‌شود، بازار رشد می‌کند اما با از سرگیری مذاکرات، بازار منفی می‌شود.

بورس تهران بعد از صعود قیمته‌ها در دو هفته اخیر، معاملات هفته جاری را با افزایش عرضه آغاز کرد اما شاخص‌ها با افت همراه شدند. بازار سهام در نخستین روز کاری هفته با افت شاخص‌ها و خروج شدید پول حقیقی مواجه شد. شاخص کل با کاهش ۱۱ هزار و ۸۳۹ واحدی معادل ۰.۴۲ درصد به سطح ۲ میلیون و ۸۲۵

نگاه ایدئولوژیک و تقلیل‌گرایانه نهفته است که به جای تحلیل دقیق شرایط هر جامعه، به دنبال الگوبرداری‌های کلی و غیرواقع‌بینانه است. چنین دیدگاهی از درک عمیق تفاوت‌های ساختاری و زمینه‌ای جوامع غفلت می‌کند و به جای حل مسئله، به شعار و آرمان‌گرایی متوسل می‌شود.

قرص توسعه

سال‌های سال است که در محافل روشنفکری ایران پیشنهادهایی برای الگوی توسعه در ایران مطرح می‌شود. در طول ۱۰۰ سال گذشته گاهی شوروی الگوی پیشنهادی روشنفکران بوده و گاهی آمریکا. گاهی الگوی آلمان پیشنهاد شده و گاهی تجربه ژاپن. این اواخر هم الگوی سوئد به عنوان اتوپای روشنفکران ایرانی مطرح شده است. احتمالاً با این تصور که چون این کشور سوسیال دموکرات است، الگوی اقتصادی‌اش نیز مبتنی بر سوسیالیسم است. گذشته از آنکه



این پیشنهادها روزگاری مطرح شده‌اند و بعدها به فراموشی سپرده شده‌اند. حال این پرسش مطرح می‌شود که چرا در ایران این قدر تشمت فکری در حوزه ادبیات توسعه وجود دارد؟ مسعود نیلی این‌گونه پاسخ می‌دهد: «گاهی می‌شنویم و می‌بینیم که عده‌ای پیشنهاد می‌دهند ایران در پیشبرد توسعه از الگوی چین یا الگوی ژاپن یا این اواخر، الگوی سوئد استفاده کند. خیلی قابل فهم نیست که برداشت ما از مقوله توسعه این قدر سطحی و کم‌عمق باشد به این دلیل که الگوی ژاپن یا الگوی سوئد، قرص یا شربت نیست که بتوانیم از داروخانه تهیه کنیم و بعد مثل این کشورها توسعه‌یافته شویم. یا اینکه فکر کنیم متنی یا گزارشی یا مقاله‌ای وجود دارد و ما اگر به تک‌تک توصیه‌های این متن توجه کنیم، می‌توانیم بر اساس الگوی آن کشوری پیشرفته شویم.» چنان‌که مسعود نیلی شرح داده، یکی از مشکلات اساسی در بحث توسعه در ایران سطحی‌نگری و ساده‌انگاری در نگاه به الگوهای توسعه است. تشمت فکری در حوزه ادبیات توسعه در ایران ریشه‌های متعددی دارد که می‌توان آن‌ها را از چند منظر بررسی کرد.

نخست، فقدان اجماع فکری و نظری در میان روشنفکران و سیاست‌گذاران ایرانی یکی از عوامل اصلی این پراکندگی

است. در طول سده گذشته، جریان‌های فکری مختلف، از سوسیالیسم و لیبرالیسم گرفته تا ناسیونالیسم و اسلام‌گرایی، هر یک به دنبال الگویی خارجی برای توسعه ایران بوده‌اند. این تنوع ایدئولوژیک باعث شده که هر گروه، بدون توجه به شرایط بومی ایران، الگویی را که با پیش‌فرض‌های فکری خود همخوانی دارد، پیشنهاد کند. برای مثال، در دوره‌ای که گفتمان چپ‌گرایی غالب بود، شوروی یا چین به عنوان الگو مطرح می‌شدند، و در دوره‌ای دیگر، تحت تأثیر جذابیت‌های نظام سرمایه‌داری، آمریکا یا ژاپن مورد توجه قرار می‌گرفتند. این رویکرد نشان‌دهنده نبود یک چارچوب نظری منسجم برای تحلیل نیازهای داخلی ایران است.

دوم، عدم شناخت عمیق از الگوهای پیشنهادی و شرایط شکل‌گیری آن‌ها عامل دیگری است. کشورهای مانند سوئد، ژاپن یا آلمان مسیر توسعه خود را بر اساس عوامل تاریخی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی خاص خود طی کرده‌اند. برای مثال، سوئد با نظام سوسیال‌دموکرات خود، توسعه را در بستری از ثبات سیاسی، فرهنگ اجتماعی مبتنی بر اعتماد و همکاری، و منابع اقتصادی مشخص پیش برده است. این شرایط با وضعیت ایران، که با چالش‌هایی مانند ناپایداری سیاسی، تحریم‌های اقتصادی، و تنوع فرهنگی و قومیتی مواجه است، تفاوت‌های اساسی دارد. با این حال، روشنفکران ایرانی اغلب به جای تحلیل این تفاوت‌ها، به الگوبرداری سطحی و شعاری از این کشورها بسنده کرده‌اند.

سوم، فقدان یک استراتژی توسعه مبتنی بر شرایط بومی ایران به این تشمت دامن زده است. توسعه یک فرآیند پیچیده و چندوجهی است که نیازمند درک دقیق از ظرفیت‌ها، محدودیت‌ها و اولویت‌های یک کشور است. در ایران، به دلیل نبود اجماع بر سر تعریف توسعه و اهداف آن، پیشنهادها اغلب به صورت مقطعی و تحت تأثیر موج‌های جهانی یا منطقه‌ای مطرح می‌شوند. به عنوان مثال، الگوی سوئد ممکن است به دلیل تصور نادرست از سوسیال‌دموکراسی به عنوان نوعی سوسیالیسم یا به دلیل جذابیت رفاه اجتماعی آن، بدون توجه به پیش‌نیازهایش، مورد توجه قرار گیرد.

رویکرد آرمان‌گرایانه و غیرواقع‌بینانه در میان برخی روشنفکران ایرانی نیز به این مشکل شدت بخشیده است. به جای تمرکز بر مسائل عملی و قابل اجرا، بسیاری از پیشنهادها به صورت آرزوهای اتوپایی مطرح می‌شوند که قابلیت تطبیق با واقعیت‌های ایران را ندارند. همان‌طور که نیلی اشاره می‌کند، توسعه مانند «قرص یا شربت» نیست که بتوان آن را از کشوری دیگر گرفت و مصرف کرد. این نگاه تقلیل‌گرایانه، که توسعه را به مجموعه‌ای از سیاست‌های قابل کیی‌برداری کاهش می‌دهد، از درک پیچیدگی‌های فرآیند توسعه غفلت می‌کند.

۸۴۳ هزار واحدی قرار گرفت. در فرابورس نیز شاخص کل این بازار با افت ۰.۳۳ درصدی همراه شد. در معاملات امروز، هزار و ۳۴۲ میلیارد تومان پول حقیقی از بازار سهام خارج شد و ارزش معاملات خرد بازار سهام نیز موفق به ثبت رقم ۶ هزار و ۵۴۷ میلیارد تومان شد. در پایان بازار نیز ۷۵ درصد از نمادهای بازار در بخش سرخ‌تابلوی معاملات جای گرفتند و ۲۵ درصد دیگر نیز در بخش سبز تابلوی معاملات جای گرفتند. بررسی وضعیت شاخص‌ها و معاملات این روزهای بورس تهران نشان می‌دهد که بازار سهام این روزها در یک وضعیت نوسانی قرار دارد. بازار نوسانی یا به اصطلاح بازار رفت و برگشتی، یکی از وضعیت‌های رایج در بورس است که طی آن، شاخص‌ها و قیمت‌ها طی چند روز متوالی رشد کرده سپس در روزهایی دیگر کاهش می‌یابند. در چنین شرایطی، نه روند صعودی تثبیت می‌شود و نه روند نزولی بلکه بازار در یک محدوده مشخص نوسان می‌کند.

حق تحصیل ندارید!

مدارس کشور از ثبت‌نام دانش‌آموزان با معدل پایین خودداری می‌کنند



معتقدند برخی از این مدارس عملاً «تفریحگاه» هستند. این یعنی نظام آموزش عمومی در ایران «کاملاً طبقاتی» است: مدارس غیردولتی و مدارس خاص محل تحصیل طبقات ثروتمند هستند و مدارس دولتی عادی محل تحصیل طبقه کارگر و فرودستان. بررسی نتایج کنکور نیز نشان می‌دهد که سهم رتبه‌های زیر سه هزار عمدتاً در اختیار مدارس استعدادهای درخشان، نمونه و غیردولتی است و دانش‌آموزان این مدارس – که اغلب از طبقات بالا هستند – برتری قاطع دارند. گزارش یادآور می‌شود که دانش‌آموزان مدارس دولتی عادی بیش از ۵۴ درصد جمعیت پایه دوازدهم را تشکیل می‌دهند اما کمتر از دودهم رتبه‌های زیر ۳۰۰۰ کنکور را به دست می‌آورند. همچنین طبق داده‌های شورای عالی انقلاب فرهنگی ۸۶ درصد قبولی‌های رشته‌های پزشکی و دندانپزشکی به سه دهک بالای درآمدی اختصاص دارد و سهم ۷ دهک دیگر فقط ۱۴ درصد است. این آمار نشان می‌دهد که نابرابری آموزشی نه تنها بازتابی از نابرابری اقتصادی است بلکه خودش به بازتولید نابرابری‌های طبقاتی در دانشگاه و بازار کار کمک می‌کند. تداوم اخراج دانش‌آموزان ضعیف در برخی مدارس در کنار طبقاتی شدن آموزش، پیامدهای جدی دارد. نخست، حذف دانش‌آموزان ضعیف موجب دلسردی، اضطراب و احساس ناکامی

در میان نوجوانان می‌شود. معاون وزیر می‌گوید اگر قرار باشد همه مدارس فقط دانش‌آموزان موفق را نگه دارند، دانش‌آموزان ضعیف کجا باید تحصیل کنند؟ او هشدار می‌دهد که این رفتارها موجب اضطراب خانواده‌ها و از بین رفتن باور دانش‌آموز به یادگیری می‌شود. به اضافه اینکه طبقاتی شدن مدارس باعث شکاف اجتماعی عمیق و بازتولید فقر می‌شود. وقتی مدارس دولتی عادی تضعیف و مدارس غیردولتی با امکانات و معلمان بهتر تقویت می‌شوند، دانش‌آموزان طبقات فرودست از فرصت‌های یادگیری برابر محروم می‌مانند. در نتیجه، سهم آنها از رشته‌های پرطرفدار دانشگاهی کاهش می‌یابد و چرخه فقر و نابرابری بازتولید می‌شود. این چرخه نه تنها آینده افراد را محدود می‌کند بلکه سرمایه انسانی کشور را نیز هدر می‌دهد. با این حال نبود نظارت مؤثر، مدیران برخی مدارس را ترغیب می‌کند تا پخشنامه‌ها را دور بزنند و به بهانه ارتقای معدل مدرسه، دانش‌آموزان ضعیف را حذف کنند. این رفتارها باعث بدبینی نسبت به عدالت نظام آموزشی شده و حس بی‌اعتمادی را تقویت می‌کند. در چنین شرایطی، والدین به جای تکیه بر مدارس دولتی به سمت آموزش‌های خصوصی و کلاس‌های خارج از مدرسه سوق پیدا می‌کنند که هزینه‌های بیشتری به خانواده تحمیل می‌کند.

گزارش ویژه

آغاز دور جدید حراج شماره‌های رند همراه اول

دور جدید حراج شماره‌های رند همراه اول آغاز شده و برای مدت ۱۰ روز ادامه دارد. به گزارش اداره کل ارتباطات شرکت ارتباطات سیار ایران، دور جدید واگذاری شماره‌های رند همراه اول از روز چهارشنبه یکم مرداد ۱۴۰۴ آغاز شده و متقاضیان می‌توانند تا ۱۰ مرداد برای مشاهده و شرکت در حراج به سامانه حراج نخستین و بزرگ‌ترین اپراتور تلفن همراه کشور مراجعه کنند. براساس اصول و ساختار ارزشی اپراتور اول تلفن همراه که مبین ارائه و انجام خدماتی آسان و در دسترس برای عموم متقاضیان شماره‌های رند است، واگذاری شماره‌های رند همراه اول از طریق برگزاری حراج برای عموم متقاضیان و به صورت اینترنتی به آدرس <https://rond.mci.ir> صورت می‌پذیرد. متقاضیان شرکت در حراج شماره‌های رند همراه اول باید ضمن تأیید شرایط و ضوابط مربوط به شرکت در حراج همچنین وارد کردن صحیح اطلاعات درخواستی و هویتی در سامانه مذکور نسبت به واریز آنلاین رقم ودیعه که معادل ۲۰ درصد مبلغ پایه شماره تلفن همراه مدنظرشان است، اقدام کنند. برقراری اعتبار زمانی هر حراج نیز منوط به دو شرط است که لزوماً هر دو باید برقرار باشد تا حراج به اتمام برسد. شرط نخست آنکه «زمان قانونی» حراج به اتمام برسد که این زمان برای هر حراج متغیر است و در زمان شروع حراج اعلام می‌شود. دیگری هم اینکه از آخرین پیشنهاد قیمت بر روی یک شماره باید ۸ ساعت گذشته باشد؛ در صورت اعلام پیشنهاد جدید قبل از اتمام مدت زمان حراج، مدت زمان حراج برای یک دوره ۸ ساعته دیگر تمدید می‌شود. تمامی متقاضیان شرکت در طرح حراج شماره‌های رند همراه اول می‌توانند به آدرس <https://rond.mci.ir> مراجعه کنند.



طی دو حمله در استان‌های سیستان و بلوچستان و آذربایجان غربی ۷ نفر شهید و ۲۲ نفر زخمی شدند

شمسی از دل «جندالله» جدا شد، مسئولیت حمله را بر عهده گرفت و آن را «بازوی عدالت» نامید. این گروه خود را مدافع «حقوق اهل سنت و بلوچ» معرفی می‌کند اما دنیا آن را سازمانی تروریستی می‌داند و آمریکا، ژاپن و نیوزیلند نیز آن را در فهرست گروه‌های تروریستی قرار داده‌اند. جیش‌الظلم پیش‌تر نیز در حملات متعددی در استان سیستان و بلوچستان، از جمله کمین به خودروهای سپاه و ریاپش مرزبانان، نقش داشته است. در بیانیه‌ای که در شبکه‌های اجتماعی منتشر شد، این گروه ادعا کرد، هدف حمله «مقامات قضایی و نیروهای امنیتی» بوده است و مدعی شد، ده‌ها نفر از آنان کشته یا زخمی شده‌اند. با این حال منابع رسمی تأکید کردند که اکثر قربانیان مردم عادی بودند و فقط سه نفر از کارکنان یا نیروهای حفاظت جان باختند. به دنبال انتشار اخبار حمله، مرکز اطلاع‌رسانی قوه قضائیه



اعلام کرد که «درگیری در ساختمان دادگستری به پایان رسیده و نیروهای امنیتی در محل حضور دارند». این مرکز همچنین بر پایان درگیری و تحت کنترل بودن شرایط تأکید کرد. در ساعات بعد اسکندر مؤمنی، وزیر کشور در تماس تلفنی با منصور بیجار، استاندار سیستان و بلوچستان ضمن تسلیت به خانواده قربانیان، دستور پیگیری همه ابعاد حادثه و رسیدگی فوری به وضعیت مجروحان را صادر کرد. وزارت کشور از مردم خواست به شایعات توجه نکنند و اخبار را از رسانه‌های رسمی پیگیری کنند. علمای اهل سنت استان نیز در بیانیه‌ای این حمله را محکوم کردند و آن

گروه اجتماعی: بامداد دیروز استان سیستان و بلوچستان شاهد یکی از خونین‌ترین حملات چند سال اخیر بود. گروه سلفی-سنتی «جیش‌العدل» با ادعای دفاع از حقوق بلوچ‌ها به ساختمان دادگستری زاهدان حمله کرد. این حمله حدود یک ساعت طول کشید و به‌رغم واکنش سریع نیروهای امنیتی، چند شهید و زخمی برجا گذاشت. چند ساعت پیش از این حمله خبر دیگری از شمال غرب کشور منتشر شد: تیراندازی «یک گروهک تروریستی» به پایگاه سپاه در سردشت، یک بسیجی را شهید و فرد دیگری را زخمی کرد.

ساعت ۸:۳۰ صبح روز شنبه یک «تیم تروریستی» وابسته به جیش‌العدل در پوشش ارباب‌رجوع وارد محوطه دادگستری زاهدان شد و تلاش کرد، وارد ساختمان شود. سردار علیرضا دلیری، جانشین فرمانده انتظامی سیستان و بلوچستان در شرح ماجرا گفت که این افراد با پوشش ارباب‌رجوع و همراه داشتن نارنجک و جلیقه انفجاری قصد ورود داشتند ولی نگهبانان و نیروهای انتظامی مانع شدند. به گفته دلیری، یکی از تروریست‌ها پس از ناکامی یک نارنجک به داخل انداخت که انفجار آن به کشته شدن یک نوزاد زیر یک‌سال و زخمی شدن مادرش انجامید. در ادامه، نیروهای امنیتی مهاجمان را در خیابان‌های اطراف تعقیب کردند و دو نفر از آنها را کشتند. به این ترتیب، هر سه عضو تیم مهاجم به هلاکت رسیدند.

رئیس کل دادگستری سیستان و بلوچستان، حجت‌الاسلام علی موحدی‌راد، در روایت خود تأکید کرد که «هوشیاری عوامل انتظامی» باعث شد، تروریست‌ها نتوانند وارد ساختمان شوند. او گفت درگیری پس از جلوگیری از ورود مهاجمان به خارج از ساختمان کشیده شد و تیراندازی آنان به سمت مردم منجر به شهادت یک نوزاد و زخمی شدن مادرش شد. موحدی‌راد اعلام کرد که اغلب شهدا و مجروحان از مردم عادی هستند و در میان شهدا یک زن حدود ۶۰ ساله نیز وجود دارد. وی اضافه کرد که سه نفر از سربازان و نیروهای حفاظتی دادگستری نیز در این حمله جان خود را از دست دادند و در مجموع ۲۲ نفر مجروح شدند. گروه جیش‌الظلم (جیش‌العدل)، که در اوایل دهه ۱۳۹۰

